

نوداروینیسیم؛ مبانی و معضلات

تاریخ دریافت: ۸۹/۷/۲۱ تأیید: ۸۹/۸/۲۴

علی شهبازی*

محمد محمدرضایی**

چکیده

این نوشته متکفل بیان پاره‌ای از مبانی و مفروضات نوداروینیسیم‌هاست که آنها از یک جهت هیچ‌گاه برای اتخاذ آن مبانی دلیل و برهانی اقامه نمی‌کنند و از جهتی دیگر، همواره می‌کوشند به روش‌های گوناگون و حتی توسل به اقسام مغالطه‌ها، آن مفروضات و پیامدهای گریزناپذیر آنها را به مخاطب خود القا کنند. در همین مورد از در آمیختن‌ها و گذرهای زیان‌باری سخن خواهیم گفت که نوداروینیسیم‌ها صورت می‌دهند، یا بدان قائلند. همین مبانی و غفلت از تفکیک‌هایی که بانشان لازمه کار علمی است، ارتکاب به مغالطه‌ها و خطاهایی را موجب می‌شود که در جای جای آثار آنها به روشنی دیده می‌شود.

واژگان کلیدی: نوداروینیسیم، مبانی، طبیعت‌گرایی، تقلیل‌گرایی، مغالطه، ایدئولوژی.

*. پژوهشگر مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب وابسته به دانشگاه ادیان و مذاهب.

** . دانشیار گروه فلسفه دانشگاه تهران.

مقدمه

در این نوشتار به تاریخ نظریه تکامل داروینی و پیامدهای علمی-الاهیاتی آن نمی‌پردازیم. همچنین در پی اثبات علمی بودن یا علمی نبودن آن نیستیم. با مفروض گرفتن این نظریه و علمی بودن آن، می‌خواهیم نشان دهیم دیدگاه‌هایی که امروزه تحت عنوان «نوداروینیسم» (Neo-Darwinism) گنجانده می‌شوند و طرفداران آن دیدگاه‌ها رویکرد و دیدگاه خود را «علمی» می‌دانند، هم با مسائلی دست به گریبان‌اند که به حکم انصاف و دقت «علمی» باید پاسخگو باشند و هم در بیان دیدگاه خود دچار پاره‌ای خطاها و مغالطه‌های آشکاراند که هم عدم انسجام و سستی مدعیاتشان را نشان می‌دهد و هم آنها را از دایره انصاف و قلمرویی که خود «علم»، بنابر تواضع امروزش، برای خود تعیین کرده، خارج می‌سازد. در این باره، به‌عنوان بخشی از محورهای این نوشته، به تکیه‌گاه‌هایی اشاره می‌کنیم که نوداروینیست‌ها، از جمله تکامل‌گرایانی چون ریچارد دواکینز، بر آنها تکیه می‌کنند و بدون آنکه این تکیه‌گاه‌ها را ابتدا مستند به برهان و استدلال کنند و سپس به طرح مدعیات خود پردازند، اثبات مبنا را زیرکانه به مخاطب یا مخالف خود واگذار می‌کنند.

۵۲

قیاس

سال شانزدهم / بهار ۱۳۹۰

۱. طبیعت‌گرایی (naturalism)

برپایه دیدگاه طبیعت‌گرایی، واقعیت چیزی جز طبیعت و نیروهای طبیعی نیست؛ در جهان چیزی جز نیروهای طبیعی و قوانین آن دست‌اندرکار نبوده و ماورای این جهان طبیعی چیزی وجود ندارد. روشن است که این دیدگاه همدوش ماده‌گرایی یا استوار بر آن است. داروینیست‌های جدید، از جمله دواکینز (Richard Dawkins) - که پرچمدار تلقی الحادی از داروینیسم و نظریه تکامل است - در تمام نوشته‌ها و بحث‌های مربوط به جهان و آغاز و انجام و حیات و موجودات آن، طبیعت‌گرایی را مفروض می‌انگارند و با تکیه بر آن، که گویی پیش‌تر با براهینی خلل‌ناپذیر اثباتش کرده‌اند، دخالت عامل یا عوامل فراطبیعی را در فرایند تطور و تکامل موجودات نفی می‌کنند. در اینجا دو خطای مهم را مرتکب می‌شوند که هریک پیامدهای خاص خود را

دارد و غفلت از آنها نیز پیامدهای مهلکی را در پی دارد. خطای اول اینکه د/وکینز و همفکران او، مانند دنیل دنت (Daniel Dennet)، سم هریس (Sam Harris) و هیچن (Christipher Hitchen)، آگاهانه یا ناآگاهانه، درستی باور به طبیعت‌گرایی و نفی امور فراطبیعی را هیچ‌گاه اثبات نمی‌کنند و- همان‌طور که پیش‌تر گفتیم- بار آن را بر دوش مخاطب یا مخالف می‌گذارند. حتی در این مورد زحمت نقد روشمند دیدگاه‌های معتقدان به امور فراطبیعی را به خود نمی‌دهند؛ زیرا- همان‌گونه که در مطالب آتی خواهیم گفت- مشی و منش د/وکینز و همفکران او از گونه تبلیغی و عوام‌پسند کردن و ساده‌سازی افراطی علوم و اندیشه‌هاست.

خطای دوم، که در واقع خطایی روشی و تاکتیکی با پیامدهایی گمراه‌کننده است، عدم تفکیک میان دو معنای طبیعت‌گرایی است. طبیعت‌گرایی به دو معناست، که خلط آنها یا نادیده‌انگاشتنشان خطاهای فکری و روشی دیگری را در پی دارد:

۱. طبیعت‌گرایی روش‌شناختی؛ ۲. طبیعت‌گرایی وجودشناختی یا متافیزیکی (Ruse, 2008, pp.11-12). اولی تعیین‌کننده چارچوب و حوزه فعالیت دانشمند علوم تجربی است که مطالعه قوانین طبیعت در همان چارچوب صورت می‌گیرد. به عبارت دیگر، قوانینی سخت و ناگسسته بر جهان و فعالیت‌های آن حاکم است و طبق این اصل پژوهشی، تنها باید تبیین‌هایی را درباره پدیده‌ها پذیرفت و دنبال کرد که به روش علمی آزمون‌پذیر باشند. در این صورت، دانشمند در فعالیت علمی خود به دنبال تأثیر یا فاعلیت هیچ نیروی فوق طبیعی نیست و فرضیه‌هایی را که بر وجود چنان نیروها یا اصول موضوعه غیر طبیعی استوارند، در کار خود دخالت نمی‌دهد. طبیعت‌گرایی روش‌شناختی لازمه کار علمی و جهت‌دهنده به فعالیت دانشمندان است؛ اما طبیعت‌گرایی وجودشناختی بدین معناست که «تنها» تبیین درست برای هر جنبه از واقعیت عبارت است از تبیین فیزیکی. به عبارت دیگر، تنها با اصول و مبادی مادی- از جمله ماده و دیگر خواص و کیفیت‌های فیزیکی و شیمیایی- می‌توان تبیین درستی از طبیعت و پدیده‌ها به دست داد. در این معنا از طبیعت‌گرایی، روابودن تبیین‌های صرفاً علمی و انحصار تبیین پدیده‌ها در این نوع تبیین بدین سبب است که اولاً، ورای عالم طبیعت هیچ نیرو یا عامل دیگری وجود ندارد و ثانیاً، هر چیزی را در نهایت باید

براساس مفاهیم و روابط و نسبت‌های مادی، فیزیکوشیمیایی و به اصطلاح طبیعی تبیین کرد. روشن است که در چنین برداشتی، جایی برای اعتقاد به وجود موجوداتی غیر طبیعی، مانند خدا، وجود ندارد؛ چراکه واقعیت را منحصر در واقعیت مادی و فیزیکی می‌داند. خطای آشکار د/وکنیز و دیگر داروینست‌های همفکر او این است که آنها یا نتوانسته‌اند این دو مفهوم از طبیعت‌گرایی را از همدیگر تفکیک کنند، یا با یک مغلطه، طبیعت‌گرایی وجودشناختی را از طبیعت‌گرایی روش‌شناختی استنباط کرده‌اند. بر خواننده آگاه روشن است که طبیعت‌گرایی روش‌شناختی با اعتقاد به خدا و نیروهای فوق طبیعی قابل جمع است؛ یعنی می‌توان به لحاظ روشی طبیعت‌گرا و در همان حال مؤمن به خدا و عوالم ماوراءالطبیعی بود و یا دست‌کم موضعی درباره طبیعت‌گرایی متافیزیکی یا وجودشناختی نداشت. نمی‌توان به محض ورود به طبیعت‌گرایی روش‌شناختی وارد طبیعت‌گرایی وجودشناختی شد و خدا را نفی کرد؛ خطایی که شگرد د/وکنیز و تکامل‌گرایان ملحد است. این مرحله اخیر، گام جداگانه‌ای است که باید مستقلاً برداشته شود (Sweetman, 2010, p.36-37/ Ruse, 2008, p.12/ Walters, 2010, pp.81, 170).

دیدگاه طبیعت‌گرایانه داروینست‌ها، رویکردی را برای آنها به ارمغان آورده که از آن جدایی‌ناپذیر است و در واقع مؤلفه اصلی روش و سنگ بنای مشی فکری آنها را تشکیل می‌دهد: تقلیل‌گرایی.

۱. تقلیل‌گرایی (reductionism)

تقلیل‌گرایی به یک معنا معادل طبیعت‌گرایی وجودشناختی است و به معنای دیگر، فروکاستن همه اجزا و مؤلفه‌های ترکیبی یک امر پیچیده است به یکی از اجزا و جنبه‌های آن. از حیث وجودشناسی اگر کل عالم را تنها به جنبه مادی و طبیعی آن تقلیل دهیم و دیگر جنبه‌ها را یا نادیده بگیریم و یا نفی کنیم، دیدگاهی تقلیل‌گرایانه را برگزیده‌ایم. خطای مغالطی این رویکرد را بعداً در بخش مغالطه‌ها خواهیم گفت. در اینجا تنها به ذکر این مطلب اکتفا می‌کنیم که داروینست‌ها در این رویکرد خود هیچ‌جا برهان یا استدلالی در اثبات انحصار واقعیت در مثلاً ماده (در مطالعات هستی‌شناختی)،

یا ژن (در مطالعات انسان‌شناختی) نمی‌آورند (به عنوان مثال ر.ک: داوکینز، ۱۳۸۸). داروینیست‌ها دیدگاهی شدیداً مکانیکی و اتمی به جهان دارند و بر این اساس تنها به بیان اجزا و مؤلفه‌ها می‌پردازند و از نظام و کل‌ها چشم می‌پوشند؛ در حالی که جهان و به‌ویژه عالم طبیعت، نشان‌دهنده سطوح مختلفی از پیچیدگی است که در طول زمان ظاهر شده است و ماده تنها بخشی از آن است، نه همه آن (نصیری، ۱۳۸۳، ص ۷۹-۸۰). آنها صرفاً کل فرایند تطور و تکامل پدیده یا جهان را به یک جزء، آن‌هم جزء مادی، بر می‌گردانند و ضمن بحث‌های پر دامنه درباره «چگونگی» شکل‌گیری و تکامل آن پدیده، به نفی عوامل غیر مادی و انکار احتمال دخالت اموری غیر از آنچه در تحلیل آنها آمده می‌پردازند. چون در اینجا تبیین و تحلیل د/وکینز و امثال او منحصر به بیان «چگونگی» شکل‌گیری و تکامل پدیده مورد نظر است، خود به خود، بنابر تکیه‌گاهی که در مشی طبیعت‌گرایانه خود اتخاذ کرده‌اند، هرگونه هدف و غایتی را از پدیده‌ها و طبیعت، به‌ویژه از وجود انسانی، نفی می‌کنند. از اینجا است که می‌توان نفی غایت در طبیعت را یکی دیگر از رویکردها و مبانی داروینیست‌ها دانست (به عنوان مثال ر.ک: داوکینز، ۱۳۸۸).

۵۵

تجرب

نواداروینیسم؛ مبانی و معضلات

۲. نفی غایت در طبیعت

داروینیست‌ها، با همان نگاه مکانیستی به عالم طبیعت، تبیین «چگونگی» پدیده‌ها را در مقابل تبیین «چرایی» قرار می‌دهند و چون در بیان «چگونگی» که در تور روش آنهاست، خود را کامیاب می‌بینند، بدون ذکر هیچ دلیل و برهانی، «چرایی» و هدف را از پدیده مورد مطالعه نفی می‌کنند. به عنوان مثال د/وکینز، فرایند تکامل و انتخاب طبیعی را فرآیندی کور و بی‌هدف می‌داند که معطوف به هیچ غایتی بیرونی نیست (داوکینز، ۱۳۸۸ / Dawkins, 2006). پرسشی که در اینجا مطرح است و البته داروینیست‌هایی نظیر د/وکینز بدان پاسخ نمی‌دهند و یا در مقام پاسخ، آن را به مفاهیم مبهمی چون «سازگاری» یا «انطباق» حواله می‌دهند، این است که چرا مثلاً اندامی چون چشم یا قلب یا دستگاهی چون انسان، که خود دستگاهی از دستگاه‌هاست، وقتی بدین‌جا رسید، فرایند تکامل آن متوقف می‌شود؟ آیا جز این است که چشم یا قلب «تکمیل» شده و به «هدفی» که برای آن «طراحی» شده، رسیده است؟ نظریه تکامل هیچ‌گاه نمی‌تواند از

منظر طبیعت گرایانه خود بدان پاسخ دهد. عالمان بسیاری، چه در حوزه فلسفه و چه علوم طبیعی این دیدگاه را به شدت نقد کرده‌اند و برای هدفمندی و علیت غایی پدیده‌ها دلایل و قراین فراوانی آورده‌اند- مقایسه شود با عدم استدلال تکامل‌گرایانی چون د/وکینز برای نبود هدف و نادیده‌انگاشتن «چرایی» پدیده‌ها (در این مورد ر.ک: Collins, 2006 / Mc Grath, 2004/ 2007).

درباره مبانی و رویکردهایی که د/وکینز و همفکران او درپیش گرفته و بدون اقامه برهان و ارائه شواهد و قراین کافی در اثبات آنها اندیشه خود را بر آنها استوار ساخته‌اند، به همین سه مورد اکتفا می‌کنیم و بیان موارد دیگر، نظیر انحصارگرایی در روش (دیکتاتوری روشی!)، حصر دو وجهی یا علم یا دین، یکسان‌نگاری علم و الحاد، و نظایر اینها را به ذوق جست‌وجوگر خواننده واگذار می‌کنیم.

مغالطه‌ها و خطاهای روشی

آثار و سخنان د/وکینز و دیگر تکامل‌گرایان همفکر او سرشار از خطاهایی است که آنها، اگر متهم به انگیزه و نیت‌خوانی نشویم، آگاهانه با هدف القای مطلب و اقناع مخاطب به کار می‌برند. در اینجا، باز به اختصار، به پاره‌ای از این خطاها، که به‌طور کلی می‌توان عنوان مغالطه را برایشان برگزید، اشاره می‌کنیم.

۱. مغالطه تقلیلی یا «چیزی نیست جز» (nothing-but fallacy)

پیش‌تر از اندیشه تقلیل‌گرایانه داروینیست‌های جدید گفتیم و در اینجا همان مطلب را از منظری دیگر بررسی می‌کنیم. در برخی مغالطه‌ها کوشش می‌شود موضوع پیچیده‌ای را با ملاحظه تنها یک جنبه از جنبه‌های مختلف آن ساده جلوه دهند. وجه مغالطی‌بودنش این است که مسئله‌ای که وجوه گوناگون دارد و با توجه به آن وجوه تبیین‌های گوناگون می‌پذیرد، به وجه یا جنبه واحدی فروکاسته می‌شود. مثلاً انسان، که موجودی پیچیده و دارای ابعاد گوناگون است، از نظر مادی‌گراها «چیزی جز ماده‌ای متحرک نیست»، یا از نظر آنها «ذهن (mind) چیزی جز مغز (brain) نیست»؛ یعنی

«فکر چیزی جز نوعی فعالیت شیمیایی نیست». مشکل این مغالطه آن است که سخنان «چیزی نیست جز»، خود به خود متضمن اذعان به دانش یا «چیزی بیش از» (more- than) هستند؛ زیرا من جز اینکه چیزی بیش از بدنم باشم، چگونه می توانم بدانم یا اذعان کنم که چیزی جز بدنم نیستم (Geisler and Ronald, 1990, p.107). یا مثلاً کانت می گوید داده هایی که به ذهن داده می شود «چیزی جز فنومن نیست»؛ اما روشن است که او برای دانستن چنان چیزی باید «چیزی بیش از» صرف فنومن را بداند (Hedges, 2008, p.60).

ذیل همین خطای تقلیلی می توان از خطای خلط کل با جزء یاد کرد. زیست شناسان داروینی وقتی به انسان می رسند این خطا را آشکارا مرتکب می شوند (پیترز، ۱۳۸۶، ص ۹۲-۹۳). انسان یک کل فراهم آمده از چند دستگاه است. این دستگاه ها اجزای ترکیبی یک کل به نام موجود انسانی را تشکیل می دهند. نکته مهم این است که انسان به تعبیر بی (Behe) نوعی «پیچیدگی فرو نکاستنی» (irreducible complexity) است. یعنی مرکب از چند بخش است که با هم همساز شده و در تعامل با یکدیگر و در خدمت هدف یا وظایفی اساسی اند و در تبیین آن ترکیب پیچیده باید اجزا را به صورت مجموع در نظر گرفت؛ زیرا اگر یکی از اجزا حذف شود، کل سیستم از کار می افتد (Behe, 2006, p.39). داروینیست هایی نظیر د/وکینز - همان طور که پیش تر گفتیم - در تبیین چگونگی فرآیند یک پدیده آنقدر مخاطب را در جزئیات تشکیل یک پدیده غرق می کنند که اولاً، از نگاه کل گرایانه (ارتباط دستگاه ها یا اجزا یک ترکیب پیچیده با یکدیگر) و ثانیاً، از رسیدن هریک از اجزا به هدف خود و توقف فرآیند تطور و تکامل و طرح پرسش از «چرایی» غافل شود (مثلاً ر.ک: داو کینز، ۱۳۸۸).

از مغالطه «چیزی نیست جز»، در برخی منابع با عنوان مغالطه ساده سازی افراطی یاد شده است (Walton, 2008, p.267). تقلیل انسان به ژن، صورت آشکارتری از این مغالطه است که د/وکینز و امثال او همواره مرتکب آن می شوند و در تبیین خود هرچه می گویند از ژن و ژنوم می گویند تا نتایج از پیش مشخص خود را استنباط کنند؛ نتایجی مانند جبر ژنتیکی یا تعیین منشأ ژنتیکی برای اوصاف و فضایل اخلاقی. اما البته انسان یک کل فراهم آمده از ژن، محیط و آگاهی است (برای تفصیل مطلب ر.ک: پیترز، ۱۳۸۶ / Haarsma, 2010).

۲. مغالطه منشأ یا مغالطه ژنتیک

این مغالطه را هم داروینیست‌های جدید و نیز پاره‌ای متخصصان عصب‌شناسی و روان‌شناسان تکاملی مرتکب می‌شوند. این مغالطه برای بی‌اعتبارکردن چیزی با نشان‌دادن چگونگی پدیدآمدن آن صورت می‌گیرد؛ مثلاً طرفداران نظریه تکامل داروینی، از جمله پرچمدار آن د/وکینز، به جای استدلال درباره غلط‌بودن باور به خدا، نشان می‌دهند که آن باور چگونه پدید آمده است. در اینجا باید گفت که سخن‌گفتن درباره منشأ و چگونگی پدیدآمدن باورها یک مسئله است و اثبات درستی یا نادرستی آنها مسئله‌ای دیگر. خلط این دو مسئله مغالطه‌ای مهلک است که ملحدان، به‌ویژه آن دسته که طرفدار نظریه تکامل‌اند، همواره مرتکب آن می‌شوند. هنگام مواجهه با چنین مغالطه‌ای باز باید تأکید کرد که حتی اگر باور یا باورهای کسی حاصل فعالیت‌های فیزیکوشیمیایی سلول‌های عصبی یا ژن‌ها باشد، به هیچ‌روی از این یافته بر نمی‌آید که آن باور یا مجموعه باورها غلط یا درست‌اند. صدق و کذب یک باور ربطی به چگونگی پدیدآمدن آن باور ندارد (فناپی، ۱۳۷۵، ص ۱۲۱ به بعد و نیز - Craig and Sinooott, 2004, p20). مغالطه خلط انگیزه و انگیزته و یا خلط علت و دلیل را می‌توان تعبیر دیگری از این مغالطه پرکاربرد دانست که افرادی چون د/وکینز و دنت به جای اثبات نامعقول‌بودن باور مؤمنان، به منشأ آن باور یا باورها می‌پردازند (Dawkins, 2006, p.176, 184/ Dennett, 2006, p.210).

۳. خطای تبدیل علم به ایدئولوژی یا دین

واقعیت این است که امروزه نظریه تکامل در دستان طرفداران ملحد آن به نوعی دین یا ایدئولوژی تبدیل و از حوزه نظریه علمی خارج شده است. اگر آن را نوعی جهان‌بینی نیز بدانیم سخن به گزاف نگفته‌ایم. در این جهان‌بینی! از منظری طبیعت‌گرایانه برای اموری نظیر اخلاقیات، دینداری، خداباوری و حتی عشق و نفرت آدمیان تبیین‌های طبیعت‌گرایانه ارائه می‌شود. امروزه به تعبیر گیبerson (Karl W. Giberson)، طرفداران نظریه تکامل حتی نوعی داستان آفرینش یا اسطوره آفرینش، به جای داستان آفرینش در

کتب مقدس، به دست می‌دهند و بر پایه فرآیند تکامل، برای اموری نظیر معنای زندگی و تبیین خیر و شر تفاسیری ارائه می‌دهند (Giberson, 2008, p.174). این امر در دستان دواکینز صورتی ایدئولوژیک پیدا می‌کند و در هیئت یک مبلغ و ایدئولوگ، برخلاف ادعای علمی‌بودنش، رویکردی تماماً تحقیرآمیز و توهین‌آمیز نسبت به دین و مؤمنان در پیش می‌گیرد و از مدل تعارض در نسبت علم و دین دفاع می‌کند و آن را بهترین شیوه اندیشیدن درباره این‌دو می‌داند. حمله او به دین و باورهای دینی صرفاً با توجه به رفتار دینداران در طول تاریخ صورت می‌گیرد و نه با توجه به خود دین و مدعیات و حیانی آن (Sweetman, 2010, pp.76- 78, 103). دواکینز و همفکرانش با تبدیل علم به نوعی دین (علم پرستی)، آشکارا تقابل «یا علم یا خدا» را مطرح و خدا باوران را با برچسب غیرعلمی‌بودن تحقیر می‌کنند. آنها با طرح چنین تقابلی، لازمه پذیرش نظریه تکامل در زیست‌شناسی را پذیرش الحاد و بی‌خدایی در الاهیات می‌دانند. زیاده‌روی آنها در این جهت تا بدانجاست که از واژه «روشن و تابناک» به عنوان معادل «ملحد» استفاده می‌کنند تا به طریق تلازم، دینداران را «تیره و تاریک» جلوه دهند (Collins, 2006, p.4, 161). اما آیا چنین تقابلی وجود دارد؟ آیا لازمه پذیرش نظریه تکامل، نفی خدا و فاعلیت او در جهان است؟ پاسخ از نظر بسیاری از اندیشمندان منفی است؛ چرا که اولاً، می‌توان گفت خدا به عنوان خالق و مدبر عالم، طرح و نقشه خود را از طریق فرآیند تکامل پیاده می‌کند و ثانیاً، افراد بسیاری وجود دارند که به نوعی داروینیسیت و در عین حال مؤمنانی خدا باورند (McGrath, 2004, p.11/ Ibid, 2007, p.109- 110). افرادی مانند گودمن (Lenn E. Goodman)، با نگاهی به تاریخ اندیشه‌های فلسفی و الاهیاتی و بررسی چگونگی تقابل، سازگاری و تعدیل و اصلاح آنها معتقد است که رویکرد تعارض که در قالب «یا این یا آن» مطرح می‌شود، کم‌کم دارد جای خود را به سازگاری آفرینش‌باوری و نظریه تکامل می‌دهد. او روزگاری را پیش‌بینی می‌کند که نظریه آفرینش به متحدی برای نظریه تکامل یا شاید بهترین پشتیبان آن تبدیل شود (Goodman, 2010, p.41).

دواکینز و یارانش با توجه به رسالتی که در ایدئولوژی داروینی برای خود تعریف کرده‌اند با ادبیاتی که هر فرد علمی پایبند به قواعد و ضوابط کار علمی از آن شرم دارد،

دین و ایمان دینی را یک شرّ جهانی و بیماری همه گیر و مهلک، بدتر از ویروس ایدز، جنون گاوی و آبله می داند که ریشه کن کردنش بسی سخت تر است (Collins, 2006, p.4). با توجه به همین رسالت است که در نقد دین و ایمان دینی مرتکب مغالطه دیگر می شوند.

۴. مغالطه پهلوان پنبه

دوکینز و در پی او طبیعت گرایان ملحد، با تکیه بر نظریه تکامل و تبدیل آن به نوعی دین یا ایدئولوژی، از حوزه انصاف و انضباط علمی خارج شده، وارد یک مبارزه تمام عیار با دین و ایمان دینی شده اند. اما از آنجا که مخاطبانی دارند، اعم از عوام و فرهیختگان، در اندیشه اقناع آنها به اقسام ترفندها توسل می جویند. یکی از ترفندهایی که در جدل و مناظره های جدلی از آن استفاده می شود، ارائه تصویر و تعریفی پوشالی و میان تهی از باورهای طرف است؛ به گونه ای که بتوان طرف را به راحتی کله پا کرد. این ترفند را مغالطه پهلوان پنبه می خوانند. این مغالطه در جایی است که وقتی کسی با یک مدعای قوی روبرو می شود و قدرت مقابله با آن را در خود نمی بیند، به جای رد کردن مدعای اصلی، به رد این مدعای ضعیف و ساختگی می پردازد و به اصطلاح به جنگ پهلوان پوشالی می رود و با به زمین زدن آن چنین وانمود می کند که بر حریف خود پیروز شده است. علت مغالطه بودنش این است که در واقع سخنی درباره مدعای اصلی مطرح نشده است و آنچه رد یا نقد شده، نسبتی با آن مدعای اصلی ندارد (خندان، ۱۳۸۴، ص ۲۰۳-۲۰۴).

دوکینز و همفکران او نیز در مبارزه خود با دین و ایمان دینی، ابتدا تعریفی دلخواه و متناسب با رویکرد اهداف خود از آن به دست می دهند و سپس این تعریف یا مدعای دلخواه را به اصطلاح به مسلخ نقد می برند. بر همین اساس، دوکینز ایمان را نوعی عذر و بهانه جدی برای شانه خالی کردن از تفکر عقلانی و سنجش ادله و شواهد می داند. از نظر او ایمان نوعی باور یا اعتماد کورکورانه، در نبود شواهد و قرائن و یا به سبب فقدان ادله و شواهد کافی، و یا به رغم ادله و شواهد کافی است و چون بر ادله و شواهد استوار نیست، رذیلت خطرناکی است که لازمه هر دینی می باشد (Collins, 2006, pp.4, 163-164). دوکینز همچنین ایمان را فرآیندی غیر فکری می داند؛ فرآیندی

زیان‌بار که نه طالب توجیه است و نه محتمل هیچ‌گونه برهان و استدلال. ذهن د/وکینز و همفکرانش آکنده از چنین تعریف‌هایی و عجین با آنهاست؛ تعریف‌هایی که منظر او را تشکیل می‌دهد و در نوشته‌ها و گفته‌هایش دربارهٔ دین و باورهای دینی مکرر مطرح می‌شود (McGrath, 2007, p.17). فقط نگاهی سطحی به آثار جدی در الاهیات ادیان ابراهیمی، به‌ویژه دین اسلام، نشان می‌دهد که چنین تعاریفی در ادیان و اندیشهٔ الاهی‌دانان وجود ندارد، بلکه اینها ابداع امثال د/وکینز است تا با اهداف و مجادلاتشان متناسب گردد.

۵. مبهم‌سازی آغازها

واقعیت این است که نظریهٔ تکامل با «آغاز» همان مشکل را دارد که با «انجام» (هدف، غایت). طرفداران این نظریه می‌کوشند مخاطب یا پرسشگر احتمالی را از توجه به سرآغاز حیات بازدارند و هرگاه ناگزیر از اظهار نظر باشند، زیرکانه یا از زمان موهوم و بی‌نهایت گذشته، که حتی به تور تخیل آدمی نمی‌آید، سخن می‌گویند و یا به صورت مبهم پای «نوعی رویداد یا رشته‌ای از رویدادهای شیمیایی» (Dawkins, 2006, p.137)، «بخت مساعد»، «نوعی استعداد»، «عنصر یا عناصری بسیار ساده»، «استعداد تکثیر»، «نوعی محیط» و نظایر آنها را به میان می‌کشند (داوکینز، ۱۳۸۸، صص ۶۳، ۱۵۷، ۱۶۵). این ابهام‌گویی و توسل به زمان‌های بی‌نهایت در گذشته، برای شانه‌خالی کردن از عاملیت فاعلی ماورائی، به‌عنوان منبع حیات است. در این مورد سخن د/وکینز، به‌عنوان سخنگو و پرچمدار نوداروینسم، شنیدنی است. وی آب را شرط لازم حیات می‌داند، اما نمی‌گوید غیر از آب چه چیز دیگری لازم است و بی‌درنگ آغاز تکامل داروینی را پس از شکل‌گیری حیات می‌داند. از نظر او رویدادهای شیمیایی یا رشته‌ای از رویدادها، که از طریق آنها شرایط حیاتی انتخاب طبیعی برای نخستین‌بار ایجاد گردید، منشأ حیات‌اند. در این مورد به دی. ان. ای. یا «مولکول دیگری»، «مانند آر. ان. ای»، که همچون دی. ان. ای. قادر به همانندسازی خود است، اشاره کرده می‌گوید. همین که نوعی جزء ترکیبی یا مؤلفهٔ حیاتی - یعنی گونه‌ای مولکول - پدید آمد، انتخاب طبیعی حقیقی آغاز گردید و نتیجهٔ آن آغاز حیات پیچیده بود (Dawkins, 2006, pp.137, 140).

داوکینز نه در اینجا و نه در هیچ جای دیگری بیان نمی کند که آن «مولکول دیگر» یا آن «مؤلفه حیاتی» چگونه و از کجا آمد. او در جای دیگری در همین باره می گوید حیات «از چیزهای ساده»، «ابتدایی ترین عناصر هستی»، «چیزهایی آنقدر ساده که می توانند بر اثر تصادف پیدا شده باشند»، پدید آمده است. وی در اینجا نیز از «هماندسازها»یی که «به طور اتفاقی» چیزی دارند که باعث تکرار می شوند، سخن می گوید و جزو اساسی حیات را نوعی استعداد، «استعداد تکثیر خود»، می داند (داوکینز، ۱۳۸۸، ص ۱۵۷). در اینجا باید از او پرسید که آن «هماندسازها» این استعداد تکثیر را حاصل کردند یا دارا بودند؟ اگر حاصل کردند اولاً، از کجا و ثانیاً، در تعامل با چه چیزی؟ آیا نمی توان در اینجا سخن از «محیط» و «عوامل ماورایی» گفت؟ مگر نه اینکه اجماع زیست شناسان بر این است که ژن ها در تعامل با «محیط» بیان می شوند و اگر این تعامل نباشد برای همیشه خاموش می مانند. روشن است که محیط نیز اعم است از محیط طبیعی پیرامونی و محیط روحانی و معنوی. به هر حال پاسخ به آن پرسش ها و پرداختن به مسئله ژن و محیط - هرگونه که باشد - لوازمی دارد که به یقین خوشایند داروینیست ها نیست و مفروضات آنها را سخت به چالش می کشد.

نتیجه گیری

همان طور که گفتیم، نوداروینیست ها دیدگاه های خود را بر مبانی و تکیه گاه هایی استوار کرده اند که چون آنها را مسلم می گیرند، برای اثباتشان نمی کوشند، بلکه زیرکانه اثبات آنها را به مخاطب یا مخالف خود حواله می دهند. آنها در پاره ای از این مبانی و مفروضات - مثلاً طبیعت گرایی - با عدم تفکیک رویکرد روش شناختی و هستی شناختی، دچار خطای گذر از طبیعت گرایی روش شناختی به طبیعت گرایی وجودشناختی می شوند و از اولی، دومی را استنباط می کنند، که به روشنی استنباطی ناروا و غیر منطقی است. همین خطا را در رویکرد تقلیل گرایانه خود مرتکب می شوند که البته در هر موردی پیامدهای آن، گرانبارتر از خبط و خطاهای منطقی و هستی شناختی زیانبار است. در همین مرحله بر «چگونگی» شکل گیری و تکامل پدیده یا طبیعت تمرکز

می‌کنند و تبیین «چگونگی» و سازوکار شکل‌گیری طبیعت و پدیده را در تقابل آشکار با تبیین از منظر «چرایی» آن پدیده یا طبیعت می‌دانند. آنها در این مورد، یعنی در نفسی هدف و غایت و تقابل آن با سازوکار فرآیند تکامل، هیچ دلیلی به دست نمی‌دهند. اما از سوی دیگر نیز، برگزیدن چنان مبانی‌ای آنها را به مغالطه‌ها و خطاهای منطقی آشکاری می‌کشاند. مغالطه‌های تقلیل‌گرایانه، مثلاً مغالطه «چیزی نیست جز»، یا مغالطه منشأ، و خلط دلیل و علت، و مغالطه خلط انگیزه و انگیزه، که در ذیل مغالطه منشأ و یا معادل آن آورده می‌شوند، و نیز خطای تبدیل علم و نظریه علمی به نوعی کیش یا ایدئولوژی، هیچ‌یک سببی جز عدم پابندی به روش و انضباط علمی ندارند.*

* در این مقاله از همفکری‌ها و زحمات دوست گرانمایه دکتر سید حسن اسلامی، دانشیار دانشگاه ادیان و مذاهب، صمیمانه سپاسگزاری می‌شود.

منابع و مأخذ

۱. پیترز، تد؛ بازی در نقش خدا، جبرگرایی ژنتیک و اختیار بشر؛ ترجمه عبدالرضا سالار بهزادی؛ تهران: نشر نی، ۱۳۸۶.
۲. خندان، علی اصغر؛ مغالطات؛ قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۴.
۳. داوکینز، ریچارد؛ ساعت ساز نابینا؛ ترجمه دکتر محمد بهزاد- شهلا باقری؛ تهران: انتشارات مازیار، ۱۳۸۸.
۴. فنایی، ابوالقاسم؛ درآمدی بر فلسفه دین و کلام جدید؛ قم: نشر معارف، ۱۳۷۵.
۵. نصیری، محمود؛ روش شناسی علم و الاهیات؛ قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۳.
6. Behe, Michael J.; **Darwin's Black Box**; Free press, 2006.
7. Collins, Francis; **The language of God: a Scientist Presents Evidence for Belief** ; New York – London: Free press, 2006 .
8. Collins, Francis; **The language of God: a Scientist Present Evidence for Belief** ; New York: Free press, 2006.
9. Criag, William Lane and Sinnott- Armstrong; **God? A Debate between a Christian and an Atheist**; Oxford- New York: Oxford university press, 2004.
10. Cunningham, Mary Kathleen, (ed.); **God and evolution, A reader**; London and New York, Routledge, 2007.
11. Dawkins, Richard; **The God Delusion**; London: Bantam press, 2006
12. Dennett, Daniel C.; **Breaking the Spell**; New York: Penguin Group.
13. Geisler, Norman L. and Brook, Ronald M., (1990); **Come, let us Reason: an Introduction to logical Thinking**; Baker Book House Company, 2006.
14. Giberson, Karl W.; **Saving Darwin: How to be a Christian and Believe**

in Evolution; Harper Collins e-book, 2008.

15. Goodman, Lenn E.; **Creation and Evolution**; New York: Routledg, 2010.

16. Haarsma, Loren; "Human evolution and objective morality", in Stewart Melvile Y. (ed.), **Science and Religion in Dialogue**; Wiley- Blackwell, vol.1, 2010.

17. Harris, Sam; **The end of Faith: Religion, Terror, and the Future of Reason**; New York, London: w.w.Norton and company, 2005.

18. Harris, Sam; **Letter to a Christian Nation**; 2006.

19. Hedges, Charis; **I don't Believe in Atheists: The Dangerous Rise of the Secular Fundamentalist**; London, 2008.

20. J.J.Smart and J.J.Haldone; **Atheism and Theism**; Blackwell, 2001.

21. Mc Grath; **The Dawkins Delusion: Atheist Fundamentalism and the Denial of the Divine**; London, IVP Books, 2007.

22. Mc Grath; **Religion and Science: an Introduction: a New Introduction**; 2 edition, wiley – Blackwell, 2010.

23. Mc Grath, Alister; **The Twilight of Atheism: the Rise and Fall of Disbelieve in the Modern World**; New York- London, 2004.

24. Norman. Geisler and Frank Turkey; **I don't have Enough Faith to be an Atheist**; Crossway Book, 2004.

25. Reitan, Eric; **Is God a Delusion? A Reply to Religion's Cultured Despisers**; Oxford: wiley – Blackwell, 2009.

26. Ruse, Michael; "Methodological Naturalism under Attack", in Pennock, Robert T.(ed.); **Intelligent Design Creationism and its Critics: Philosophical, Theological, and Scientific Perspectives** (Cambridg: The MIT press, 2001.

27. Ruse, Michael; **Evolution and Religion: a Dialogue**; (New York; Rowman and Littlefield) 2008.

28. Sweetman, Brendon; **Religion and Science: an Introduction**; (New York: Cotinuum, 2010.
29. Walter, Kerry; **Atheism: a Guide for the Perplexed** (London: Continuum) 2010 .
30. Walton, Douglas; **Informal logici A Pragmatic Approach**; second ed. Cambridge university press, 2008.